

## یادی از « نسیم شمال »

در روز سی‌ام دی ماه ۱۳۵۳ در دانشگاه طهران به یادبود سید اشرف -  
الدین الحسینی مدیر روزنامه نسیم شمال باحضور دانشمندان و استادان و دانشجویان  
مجلسی که ازمعنویت سرشار بود تشکیل یافت. جناب دکتر نهاوندی رئیس دانشگاه  
باسخانی مؤثر از سید اشرف الدین یادکرد و تأثیر وی را در ادب و اخلاق اجتماعی  
ستود و چهار تن از سخنرانان مجلس را به ترتیب نام برد : حبیب یغمائی -  
دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی - دکتر اسماعیل رضوانی - دکتر عبدالحسین  
زرین کوب ( سه تن از استادان دانشگاه ) در این شماره خطابه حبیب یغمائی درج  
می‌شود و در شماره های بعد خطابه های دیگر .

با عرض درود و سلام .

بنده را نه حال سخن رانی است و نه مجالی در تحقیق بوده‌است. طنین صدای  
گرفته‌ام نیز گوش شمایان را می‌خراشد با این همه درباره سید اشرف الدین الحسینی  
گیلانی سخنی چند معروض می‌افتد اما اگر تصور فرمائید بر اطلاعات شما نکته‌ای  
تازه افزوده می‌شود قبلاً معذرت می‌طلبم .

\*\*\*

اگر بخواهند مراتب تأثیر افکار شاعری را دریابند . باید در وهله نخست  
زمان شاعر و محیط زندگانی و اخلاق شخصی او را در نظر گرفت تا به انصاف و  
حق دآوری شود . و اگر این نکته بسیار دقیق را متوجه باشیم بی شائبه اغراق باید  
سید اشرف الدین را در صف اول و مرد اول معاصرانش شناخت. در آغاز مشروطیت  
بسیاری از نویسندگان و شاعران و روزنامه نگاران آزادی خواه بودند با دعوی  
آزادی خواهی داشتند. شعر می‌گفتند ، خطابه می‌خواندند ، انجمن می‌آراستند ،  
و با جامه رزم عکس خود را انتشار می‌دادند . آن که علاقمند به تاریخ مشروطیت  
است می‌باید در احوال آنان مطالعه کند و عشقبازان را از حیلہ بازان جدا کند ،  
و کسانی را که به مشروطه خود رسیدند بشناسد. (گفت و گو از مجاهدان و جانبازان  
نیست.) از این گروه یعنی از شاعران و نویسندگان و روزنامه نگاران :

ملك الشعراء بهار - علامه دهخدا - يوسف اعتصامی - ابوالقاسم لاهوتی ...  
 دیگران که نامشان را فراموش کرده‌ام هر يك آثار و اشعاری در این زمینه دارند ولی به صراحت تمام باید گفت که هیچ يك از اینان صداقت و سادگی و نفوذ کلام سید اشرف را نداشتند. آن بزرگان از خواص قوم بودند و به زبان خواص سخن می‌راندند. در اندیشه آنان مقام و کالت و وزارت و تحصیل ثروت نیز راه داشت، اما سید اشرف الدین در این عوالم نبود، و چون به زبان مردم شعر می‌گفت همه طبقات از خواص و عوام، زن و مرد، فقیر و مسکین، روزنامه‌اش را می‌خواندند و دست به دست می‌گرداندند و اشعارش را از بر می‌کردند، نه تنها در طهران، بل در تمام شهرستان‌ها و حتی در خارج از ایران.

این شاعر آزاده اگر از نظر ادب شاعری به مقام دیگران نمی‌رسد از نظر نفوذ کلام و رسوخ در اعماق قلوب مردم، بی‌شائبه هیچ اغراق در وصف اول قرارداد و در بیداری و آزادی مردم آن عصر سهمی بیش. نکته‌ای دیگر که سید را از معاصرانش ممتاز می‌دارد صفات اخلاقی و انسانی او و مردمی اوست.

مردی بود: منیع الطبع - بی‌اعتنا - قانع و درویش - روزنامه‌اش وسیله ارتزاق و کلاشی نبود ساده دل و بزرگوار - فقیر و مسکین - بخشنده و بذول؛  
 و شما ای عزیزان و بزرگان اگر چنین شخصی از هم عصران او یا هم عصران خودمان می‌شناسید به بنده هم بشناسانید.

همین صفات مردمی اوست که دانشگاه را برانگیخته که از او تجلیل کند. و جناب دکتر نهایندی رئیس بزرگوار دانشگاه مطمئن و معتقد باشد که شایسته‌ترین و بی‌شائبه‌ترین تجلیل هاست که از سیدی نجیب و غریب و مظلوم و محروم و مسکین می‌فرمایند. و چون بنده خود به عقایدی پای بندم که دیگران خرافات می‌شمارند تصادف آن را با دهه عاشورا ثوابی عظیم می‌شمارم.

باری، در تأثیر روزنامه نسیم شمال و فضایل سید اشرف الدین الحسینی هر چه گفته شود بجاست و اغراق نیست و اطمینان دارم که استادان بزرگوار با بیانی

رساواستوار، نقائص عرایض مرا جبران خواهند فرمود .

\*\*\*

روزنامه نسیم شمال در ۱۳۲۵ هجری قمری در کیلان طلوع کرد و در سال ۱۳۳۳ به طهران انتقال یافت .  
شرایط اشتراك را در یکی از شماره ها چنین یاد کرده :

طهران ۱۵ قران - ولایات ۱۸ قران - تك شماره ۵ شاهی - به چند شرط برای مشتریها روزنامه فرستاده می شود : اول - اگر می خواهید مشترك شوید باید اول استخاره کنید .  
دوم - کاغذهایی که برای اداره می نویسد با قلم تبریزی و مرکب ایرانی بنویسد مبادا با قلم آهن و مرکب فرنگی بنویسد .  
سوم - اگر خواستید پول سفید بفرستید اول پول ها را آب بکشید و در قمیص تمیزی بپیچید شاید دست شراب خواره ای به آن پول خورده باشد .  
چهارم - اگر در این خشک سالی نسیم توقیف شد با اداره به هم خورد ما را حلال کنید .

محل روزنامه نسیم شمال چندی در کوچه حاج باقر صراف در لاله زار بود، به محض این که روزنامه چاپ می شد . روزنامه فروش ها که غالباً اطفال بودند با شتاب تمام و بی شماره و تعداد روزنامه را می گرفتند و به فاصله چند ساعت می فروختند و پولش را به سید می دادند - او هم بی این که شماره کند پولش را به جیب گشاد قبایش می ریخت و صرف می کرد .

\*\*\*

کم اند از بزرگانی که در این مجلس اند که طهران پنجاه سال پیش را به خاطر داشته باشند چون بحمد الله همه جوانانند با عشق و امید .

در پنجاه سال پیش در اطراف مسجد شاه چند مدرسه قدیمی بود که محصلین فقیر که از ولایات می آمدند در آن مدارس سکونت می جستند و از آنها بود مدرسه مادر شاه، مدرسه صدر، مدرسه دارالشفاء از مدرسه مادر شاه و مدرسه صدر وزیران و و کیلانی بیرون آمدند که هم اکنون آنان را می شناسید .

من بنده در مدرسه دارالشفاء حجره داشتم و مرحوم راشدی که معلمی شریف

بود و مرحوم جواد تربتی نیز در آنجا بودند .

مدرسه صدر و مدرسه مادر شاه هنوز بجاست ولی مدرسه دارالشفا را خراب کردند و در محل آن بانک ملی بازار را ساختند .

منزل سید اشرف یکی از حجره های مدرسه صدر بود - شام و نهارش را به کومک خادم مدرسه می پخت و فراهم می آورد . نه به منزل کسی می رفت و نه کسی را می پذیرفت بارها دهخدا و بهار و کمالی به دیدنش رفته اند و آنان را پذیرفته است . موضوع هائی که در روزنامه نسیم شمال عنوان دارد به اجمال ازین قرار است :  
- اشعار و مسطرات - جواب مکاتیب - بابا طاهر عریان - ترانه ها - جدول - اخبار شهرستان ها و ممالک خارجه به شعر - چند تصنیف - بحر قصیر - ( برخلاف بحر طویل) - دری وری - علم نجوم - چرند و پرند - که همه به زبان طنز و طعن و انتقادی است .

\*\*\*

انتخاب اشعار سید اشرف الدین دشوار است هر که علاقه دارد باید کتابش را بدست آورد و بخواند :

دوش می گفت این سخن دیوانه ای بی بازخواست      درد ایران بی دواست  
عاقلی گفتا که از دیوانه بشنو حرف راست      درد ایران بی دواست

اشرف والامقام ای بارک الله بتو      شاعر شیرین کلام ای بارک الله بتو  
هست نسیم شمال روح روان همه      شهد بشارت اوست شیرۀ جان همه  
صحبت شیرین اوست درد زبان همه      عاشق او خاص و عام ای بارک الله بتو

در این فصل خزان ای شاطر آقا      امان ای شاطر آقا  
چرانان شد گران ای شاطر آقا      امان ای شاطر آقا  
دو چشم مشتری ها سوی یاروست      دو چشم تو به یاروست  
چه خوش کردی نشان ای شاطر آقا      امان ای شاطر آقا

مملکت آباد گردد بشنو و باور مکن قطع استبداد گردد بشنو و باور مکن

ای نسیم از وضع ایران گریه می گیرد مرا

صبح اندر سبزه میدان گریه می گیرد مرا

نه با کی از قضا دارم نه از تقدیر می ترسم

نه خوفی از فلک دارم نه از تأثیر می ترسم

نه از عالم نه از آدم نه از تفسیر می ترسم

نه از کشتن نه از بستن نه از زنجیر می ترسم

مجلس فاتحه برپا سازید قاری خوب مهیا سازید

از عسل شربت و حلوا سازید این سخن را همه انشا سازید

رفت از دار فنا مشروطه رحمة الله علی مشروطه

مندرجات نسیم شمال مملو از طعن و طنز است بی هیچ ملاحظه و گاهی به

نام و نشان ؛ یکی دو نمونه را به عرض می رسانم .

در جواب مکاتیب وارده

این که نوشته بودید صدیق الدوله رئیس خالصجات خوشاوندان خودش را داخل در

کار کرده و اشخاص عالم را منفصل کرده البته چراغی که به خانه لازم است به مسجد حرام است.

\*\*\*

این که نوشته بودید مدرسه ایتام پول جمع می کنند و بلع می نمایند صحیح است در

این شهر ازین حقه بازی ها بسیار می باشد .

\*\*\*

این قسمت هم برای تفنن و انبساط خاطر از روزنامه نسیم شمال:

در منزل ناصرالذاکرین برای پاره ای گفتگوها قمرالذاکرین سر شمس -

الذاکرین را می شکند . افتخارالذاکرین و صدرالواعظین فراد می کنند در بین راه

ملك المحدثین و حسام الواعظین را ملاقات می کنند و تفصیل را می گویند .

در همان اثنا بدرالذاکرین و جمال الواعظین نیز خبردار می شوند . همگی به

اتفاق انتخاب الواعظین و فخرالذاکرین به دولت سرای اشرف الواعظین می روند

از قضا سیف الذاکرین و امجد الواعظین و مجد المتکلمین نهار را در همان جا مهمان بودند ، نهار نخورده همه از جای برخاسته به خانه ناصر الذاکرین می‌شتابند . شمس الذاکرین را به هوش آورده با قمر الذاکرین آشتی می‌دهند سپس همگی به اتفاق می‌روند در منزل اشرف الواعظین صرف نهار می‌نمایند . زنده باد اخوت پاینده باد مساوات .

آقای پارسا توی سرکالی که شاید در این جلسه حضور داشته باشد می‌فرمود: وصی سید اشرف الدین مرحوم وحید دستگردی بود و او امتیاز روزنامه نسیم شمال را به آقای ساعی داد اما نسیم شمال ساعی رونق و اعتبار نسیم شمال سید اشرف - الدین را نیافت .

به طور کلی معتقد امتیاز هیچ مجله و روزنامه ای را نباید به دیگری واگذار کرد. هم اکنون مجله ای در آلمان بنام کلاه منتشر می‌شود که خوب مجله ای هم هست ولی مجله کلاه قدیم که مرحوم تقی زاده در آلمان انتشار می‌داد چیز دیگری است. نباید به حریم دیگران تخطی کرد. در تهیه الفاظ هم اشکالی نیست چون فرهنگستان راه را هموار می‌کند .

\*\*\*

عیب می‌جمله بگفتی هنرش نیز بگویی!

باین جهت بی‌مناسبت نیست که اشاره شود که سید اشرف الدین خیالی مشوش داشت و بی‌جنون نبود . جنونی مقدس .

در شماره اول سال هفتم پنجشنبه ۲۴ ربیع الثانی ۱۳۴۱ می‌گوید :

مدت دو سال مرخص بودم گاهی در دارالجهانین و گاهی در بیلاقات .

بنده هم که در اواخر عمرش زیارتش کردم چنین حالی در او یافتم . آخر ، یک نفر که سید باشد ، شاعر هم باشد ، روزنامه نویس هم باشد ، فقیر و مسکین هم باشد ، اگر جنون نداشته باشد که چیزی ندارد !

\*\*\*

از تألیفات سید اشرف الدین سه کتاب می‌شناسم :

۱ - دیوان اشعار اوست بنام « باغ بهشت » که از روزنامه نسیم شمال گرفته

شده و در هند و طهران مکرر به چاپ رسیده و بنده در این دو سه روز هر چه  
جستم نیافتم .

۲ - داستانی است عاشقانه به نام عزیز و غزال که اشعار آن را از کودکی  
بیاد داشتم و در این مدت هر چه تجسس کردم نیافتم حتی در کتابخانه مجلس شوری  
و کتابخانه ملی هم نبود .

۳ - تاریخ مختصر ایران به نظم که آن را ندیده بودم و نامی هم از آن  
نشنیده بودم تا در کتابخانه ملی نسخه ای از آن را مطالعه کردم . این کتاب به قطع  
کوچک و به خط نستعلیق مجدالدین و چاپ سنگی است ۸۳ صفحه است و در حدود  
۷۰۰ بیت است و با هزینه محمد خان فرزند سردار معتمد کیلانی به چاپ رسیده در  
سال ۱۳۳۳ در مطبعه میرزا علی اصغر و دارای تصاویر . این کتاب بطرز سؤال و جواب  
است ، معلم به نثر سؤال می کند و شاگرد به نظم جواب می دهد در بحور مختلفه و  
بدین نمونه :

س - اول پادشاه کیان چه نام دارد ؟

ج - هنوز این حرف استادم بیاد است اول شاه کیانی کیقباد است

س - چالدران کجا واقع است ؟

ج - چالدران در نواحی تبریز بودیک شهر روح بخش تمیز

س - شاه عباس کجا را پای تخت خود قرارداد .

ج - پای تختش در اصفهان بوده اصفهان چشم این جهان بوده

س - میرزا تقی خان کیست و چطور آدمی بود ؟

ج - آدمی بود قابل و کافی مملکت دار و لایق و وافی

آخر الامر صدراعظم شد کار ایران از او منظم شد

\*\*\*

در سال ۱۳۰۹ شمسی مرحوم محمد اسحاق هندوستانی که علاقه ای عاشقانه به شعر  
و ادبیات ایران داشت به ایران آمد و با من دوستی و حشر و نشر پیدا کرد - کتابی  
هم نوشت به نام سخنوران ایران در عصر حاضر . با همه بزرگان شعرا و ادبا مصاحبت  
کرد . چون مرحوم پروفیسور براون از سید اشرف در کتاب خودش تجلیلی شایسته

کرده، اصرار و ابرام کرد که سید را ملاقات کند. با جستجو و پرسش زیاد منزل سید را یافتیم که در آخر خیابان نایب السلطنه بود.

بدانجا رفتیم. پیر مردی سربرهنه با پیراهن کرباسی یکتا، و شلواری زنده بر دیواری گلی تکیه داده بود. او سید اشرف الدین شاعر معروف ایران بود. سلام کردیم و نزدیک به یک ساعت در خدمتش بودیم. در آخر به سید عرض کردم این مرد محترم از هندوستان به زیارت شما آمده و از خط و شعر شما یادگاری می‌خواهد. قلم و کاغذ با خودمان بود. سید بی هیچ تأمل قطعه‌ای نوشت و به ما داد. این قطعه که به خط اوست دوسه بیتش را می‌خوانم:

چراغ روی زمین مشعل هندوستان

محیط علم و کمال محمد اسحاق خان...

هم ادبیات از او به هند رونق گرفت

در عربی، فارسی است یگانه خاوران...

شبی به طهران نظر به اشرف الدین نمود

منزل ما شد از او رشک ریاض جنان

به دهر پاینده باد محمد اسحاق خان

با رفقا زنده باد محمد اسحاق خان \*

محمد اسحاق خان مبلغی به سید داد که من بدان توجه نکردم. بهره من زیارت سید بود که اکنون پس از چهل و چند سال به شما باز می‌گویم. اما عبرتی کسب نکردم.

سید اشرف الدین در همان سال یا سال بعد در نهایت فقر و مسکنت مرد و نمی‌دانم کالبد او را کی به خاک سپرد و مدفنش کجاست! مردی بدین شهرت و عظمت در گمنامی و تاریکی مطلق فرو رفت؛

بعد از وفات تربت ما در زمین مجوی در سینه‌های مردم عارف مزار ماست

\* - کلیشه خط سید را در شماره مهرماه ۱۳۴۸ سال بیست و دوم مجله یفا می‌توان دید.